

A Comparative Study of the Similarities and Differences among Theological Schools, with Emphasis on the Hanafi School

Faiz Aqa Samadi¹

Abstract

The commonalities and differences among theological schools of thought arise from the distinctions between theological sects such as the Ash'arites, Maturidites, and Mu'tazilites, which are among the most significant branches of Islamic sciences dedicated to the explanation of religious doctrines. Although a hadith mentioning seventy-three sects has been cited regarding Islamic sects, the present study does not encompass all of them. Throughout Islamic history, various theological schools—including the Ash'arites, Maturidites, Mu'tazilites, and Twelver Shi'ism—have emerged, each sharing certain foundational beliefs while differing on specific issues. This article, employing a descriptive-analytical method, examines the points of commonality and divergence among these schools and compares their perspectives on the role of reason, tradition (naql), divine attributes, faith (īmān), and human actions. The findings indicate that the Maturidite school, by maintaining a balance between reason and tradition, has adopted a moderate and balanced approach in Islamic theology. Following examination and research, the findings reveal that the views of theologians—such as the followers of Abu al-Hasan al-Ash'ari, Wasil ibn 'Ata', and Abu Mansur al-Maturidi—converge on fundamental principles, including belief in God, prophethood, the truthfulness of the prophetic mission, and belief in the Day of Resurrection. These commonalities suggest that theological differences often pertain to interpretation and explanation rather than to the essence of faith itself. One of the most sensitive points of divergence concerns the status of reason: the Mu'tazilites prioritize reason over tradition (naql), while the Ash'arites emphasize tradition and impose limitations on reason. The Maturidites, however, adopt a middle ground between reason and tradition. Likewise, differences exist regarding divine attributes, with the Maturidites affirming them.

Keywords: Ash'arites, Good and Evil of Actions (Ḥusn wa Qubḥ), Points of Commonality, Points of Divergence, Mu'tazilites, Maturidites, Reason and Tradition ('Aql wa Naql)

Citation: Samadi, Faiz Aqa. (2026). A Comparative Study of the Similarities and Differences among Theological Schools, with Emphasis on the Hanafi School. *Rana Academic & Research Journal*. Volume 10, Issue 1. Pp 43-65.

¹Department of Law, Faculty of Law and Political Science, Rana University, Kabul, Afghanistan
(samad.aamadi258@gmail.com).

بررسی نقاط اشتراک و افتراق مذاهب کلامی با تأکید بر مذهب حنفی

فیض آقا صمدی^۱

چکیده

علم کلام از مهم‌ترین علوم اسلامی است که به تبیین و دفاع از عقاید دینی می‌پردازد. در طول تاریخ اسلام، مذاهب کلامی گوناگونی؛ مانند اشاعره، ماتریدیه، معتزله و شیعه امامیه شکل گرفته‌اند که در برخی اصول اعتقادی با یکدیگر اشتراک و در برخی مسایل اختلاف دارند. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی نقاط اشتراک و افتراق مذاهب کلامی پرداخته و موضوعاتی؛ مانند جایگاه عقل و نقل، صفات الهی، ایمان و افعال بندگان را مورد بررسی قرار می‌دهد. با این حال، پرسش اصلی مقاله این است که برجسته‌ترین نقاط اشتراک و افتراق فرقه‌های کلامی اسلامی در مبانی اعتقادی و روش‌شناسی کدام‌اند؟ یافته‌های تحقیق نشان داد که این مذاهب در اصول اساسی مانند ایمان به خداوند، نبوت، حقانیت رسالت پیامبران و ایمان به قیامت اتفاق نظر دارند و اختلافات بیش‌تر در نحوه تفسیر و تبیین مسایل اعتقادی است. معتزله نقش عقل را برجسته دانسته و در بسیاری از مسایل آن را مقدم بر نقل می‌شمارند؛ اشاعره بر اهمیت نقل تأکید کرده و نقش عقل را محدود می‌دانند؛ اما ماتریدیه رویکردی میانه میان عقل و نقل اتخاذ کرده است. هم‌چنین در مسئله صفات الهی، میان این مذاهب اختلافاتی وجود دارد؛ ماتریدیه و اشاعره صفات الهی را اثبات می‌کنند، در حالی که معتزله برای حفظ توحید، صفات را عین ذات الهی می‌دانند. بررسی این اختلافات نشان می‌دهد که تفاوت‌های کلامی بیش‌تر مربوط به روش استدلال و فهم مسایل اعتقادی است و بر اصل ایمان اسلامی ارتباط ندارد.

واژگان کلیدی: اشاعره حسن و قبح افعال نقاط اشتراک، نقاط افتراق، معتزله، ماتریدیه، عقل و نقل

ارجاع: صمدی، فیض آقا. (۱۴۰۵). *بررسی نقاط اشتراک و افتراق مذاهب کلامی با تأکید بر مذهب حنفی*. فصلنامه ی علمی - تحقیقی رنا، دوره ی ۱۰، شماره ی ۱، صص ۴۳-۶۵

^۱دپارتمنت حقوق، پوهنتن حقوق و علوم سیاسی، پوهنتون رنا، کابل، افغانستان
(samad.aamadi258@gmail.com).

۱. مقدمه

فرقه‌های کلامی یکی از موضوعات ناگسستنی اسلامی است. این موضوع، از سده‌های نخستین اسلام شکل گرفته و هم‌چنان مورد توجه اندیشمندان اسلامی قرار گرفته بود. هم‌چنین به بررسی پیدایش، مبانی اعتقادی، روش‌شناسی و دیدگاه‌های مکاتب مختلف اسلامی می‌پردازد. پویایی این علم از پیوند عمیق آن با حیات دینی، فرهنگی و اجتماعی جوامع اسلامی سرچشمه می‌گیرد. با این حال، مطالعه‌ی تاریخ این دانش نشان می‌دهد که در بسیاری از دوره‌ها، تعصب مذهبی و روحیه‌ی تقابل بر تحقیق‌های فرقه‌شناختی، سایه افکنده و گاه تصویری نادرست و غیرواقعی از اندیشه‌های مخالف ارایه شده است. از این‌رو، شناخت منصفانه و علمی مذاهب اسلامی، افزون بر آشنایی با مبانی اعتقادی آن‌ها، زمینه‌ی گفت‌وگوی علمی، کاهش تعصبات مذهبی و تقویت وحدت اسلامی را فراهم می‌سازد.

بررسی عقاید فرقه‌های مختلف از جنبه‌ای دیگر نیز اهمیت فراوان دارد؛ زیرا نقد و تحلیل اندیشه‌های کلامی بدون شناخت صحیح مبانی فکری آن‌ها امکان‌پذیر نیست. هرگونه داوری علمی و نقد منصفانه، مستلزم آگاهی دقیق از دیدگاه‌ها، مقایسه‌ی مستند میان آن‌ها و پرهیز از پیش‌داوری است. بنابراین، آموزش صحیح این موضوع، می‌تواند باعث گسترش بینش و بصیرت در مسایل اعتقادی گردد.

یکی از مهم‌ترین مباحث اختلافی میان مذاهب کلامی اسلامی، مسئله‌ی حسن و قبح عقلی است. ابوالحسن اشعری و جمهور اصولیان اشعری بر این باورند که حسن و قبح افعال تنها از راه شرع شناخته می‌شود و عقل انسان به‌گونه‌ی مستقل قادر به تشخیص خوبی یا بدی افعال نیست. بر این اساس، هر آن‌چه خداوند متعال به آن امر کرده، نیک و هر آن‌چه از آن نهی فرموده، بد است.

در مقابل، ابومنصور ماتریدی، بسیاری از فقهای حنفی و گروهی از اصولیان باور دارند که افعال ذاتاً دارای حسن و قبح هستند و عقل انسان، با توجه به مصالح و مفساد افعال، توانایی درک حسن و قبح بیش‌تر آن‌ها را دارد. البته این دیدگاه به معنای تقدم عقل بر وحی نیست؛ زیرا عقل انسان، هرچند توان‌مند، هم‌واره محدود و نیازمند هدایت وحی است.

هم‌چنین ابومنصور ماتریدی در باب صفات الهی معتقد است که صفات فعل همانند صفات ذات، ازلی‌اند و منشأ همه‌ی صفات فعل، صفت «تکوین» است که آن را صفتی ذاتی و مستقل، افزون بر صفات هفت‌گانه الهی (حیات، علم، قدرت، اراده، کلام، سمع و بصر) می‌داند. از این‌رو، از دیدگاه

او، همه‌ی صفات فعلی خداوند نیز همانند صفات ذاتی، ازلی و قایم به ذات الهی هستند. با این وضع، تحقیق حاضر با هدف بررسی تطبیقی مذاهب کلامی اسلامی و تحلیل مبانی اشتراک و اختلاف آن‌ها انجام شده است.

این تحقیق از چند جهت دارای اهمیت است. نخست آن‌که شناخت صحیح مذاهب کلامی اسلامی، زمینه‌ی فهم عمیق‌تر مبانی اعتقادی و تاریخ اندیشه اسلامی را فراهم می‌سازد. دوم، بررسی نقاط اشتراک و اختلاف این مذاهب می‌تواند در کاهش تعصبات مذهبی، تقویت فرهنگ گفت‌وگو و گسترش هم‌زیستی علمی میان پیروان مذاهب موثر باشد. افزون بر این، مطالعه‌ی تطبیقی مذاهب کلامی نشان می‌دهد که چگونه اندیشه‌های اعتقادی در طول تاریخ، تحول یافته و چه عواملی در پیدایش اختلافات نقش داشته‌اند. با توجه به مطالب فوق، پرسش اصلی تحقیق این است: برجسته‌ترین نقاط اشتراک و افتراق فرقه‌های کلامی اسلامی در مبانی اعتقادی و روش‌شناسی کدام‌اند؟

همین‌گونه پیشینه‌ی این تحقیق در دو بخش کتاب‌ها و مقالات علمی قابل بررسی است:

در میان کتاب‌ها، اثر «فرق و مذاهب کلامی اسلامی» از پوهاند دادمحمد نذیر (۱۴۰۰)، از منابع معاصر مهم به شمار می‌رود. هم‌چنین کتاب «آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی» اثر رضا برنجکار (۱۳۷۸) از آثار ارزشمند در معرفی مذاهب اسلامی است. از منابع کلاسیک نیز می‌توان به فرق الشیعه اثر حسن بن موسی نوبختی، المقالات والفرق تألیف سعد بن عبدالله اشعری قمی، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین اثر ابوالحسن اشعری و الملل و النحل اثر شهرستانی اشاره کرد که از مهم‌ترین منابع فرقه‌شناسی اسلامی محسوب می‌شوند.

در بخش مقالات علمی نیز آثاری هم‌چون «بررسی و نقد تعارض عقل و نقل از دیدگاه ابن تیمیه» نوشته‌ی محمدجواد حسین‌زاده و مهدی نصرتیان (۱۳۹۷)، «جایگاه عقل در الهیات از نگاه متکلمان مسلمان» اثر علی اله‌بداشتی، «عوامل پیدایش فرقه کلامی معتزله» (۱۳۸۷) و «مسایل و فرقه‌های کلامی دهه‌های میانی سده‌ی نخست» نوشته‌ی عزالدین رضازاده (۱۳۸۸) از مهم‌ترین تحقیق‌های مرتبط به شمار می‌روند.

با وجود این آثار، هنوز تحقیق جامعی که به صورت تطبیقی، مبانی اعتقادی، روش‌شناسی و نقش عقل و نقل را در مکاتب اشاعره، ماتریدیه و معتزله به‌طور هم‌زمان بررسی کند، اندک است. از این‌رو، تحقیق حاضر در صدد است این خلأ علمی را تا حدی برطرف سازد.

۲. روش تحقیق

در این تحقیق، داده‌ها با استفاده از رویکرد کتابخانه‌ای گردآوری شده و سپس در چارچوب روش توصیفی-تحلیلی، تحلیل شده‌اند. دیدگاه‌های مذاهب کلامی با رویکرد توصیفی، تبیین و با روش تحلیلی و تطبیقی مورد بررسی قرار گرفته تا نقاط اشتراک و افتراق آن‌ها به صورت علمی استخراج گردد که بالفعل در یافته‌های تحقیق ذکر شده است.

۳. یافته‌ها

یافته‌های این تحقیق بر پایه‌ی بررسی تطبیقی دیدگاه‌های سه مکتب کلامی معتزله، اشاعره و ماتریدیه درباره جایگاه عقل در فهم و تبیین آموزه‌های دینی به دست آمده است. نتایج نشان می‌دهند که هر یک از این مکاتب، با وجود اشتراک در برخی اصول اعتقادی، در میزان اعتبار عقل و نحوه‌ی تعامل آن با نقل، رویکردهای متفاوتی اتخاذ کرده‌اند که در ادامه به تفصیل ارایه و تحلیل می‌شود.

۳-۱. مذهب معتزله

مذهب معتزله از مهم‌ترین مکاتب کلامی اسلام است که در اوایل سده‌ی دوم هجری به‌وسیله‌ی واصل بن عطا بنیان‌گذاری شد. این مکتب با تاکید بر عقل، اختیار انسان و عدل الهی، کوشید آموزه‌های اعتقادی اسلام را بر پایه‌ی استدلال عقلی تبیین کرده و از آن‌ها در برابر دیدگاه‌های مخالف دفاع کند.

۳-۲. تاریخ شکل‌گیری

این مذهب در اوایل سده‌ی دوم هجری توسط واصل بن عطا که متولد (۸۰-۱۳۱ هجری) است، پدید آمد. این مذهب زمانی پدید آمده بود که مرتکبان گناه کبیره از نظر خوارج کافر محسوب می‌شدند، اما از نظر اکثریت امت اسلامی، فاسق دانسته می‌شدند و حسن بصری نیز آن‌ها را منافق می‌دانست. در چنین شرایطی، واصل بن عطا که از شاگردان حسن بصری بود، رای جدیدی را پیشکش کرد و گفت: ایمان اسم مدح بوده و عبارت است از مجموعه‌ای از خصال حمیده و مرتکبان کبایر فاقد برخی از آن صفات‌اند. فسق نیز اسم ذم است زیرا فاسقان را نمی‌توان مومن نامید و از طرفی چون به توحید اقرار داشته و برخی از صفات حمیده را نیز دارا هستند، نمی‌توان آنان را کافر نامید. در نتیجه باید گفت، فسق حد وسط میان ایمان و کفر

بوده و مرتکبان کبایر نه مومن اند و نه کافر؛ این نظریه به عنوان منزله بین المنزلتین شهرت یافت (نذیر، ۱۴۰۰: ۱۷۱).

گزارش گران تاریخ مکاتب اسلامی، جریان معتزله را از جمله اولین گروه‌های می‌دانند که از اوایل سده‌ی دوم ظاهر شده و با طرح دیدگاه‌های‌شان برای خود، سازمان عقیدتی مشخص طرح کرده‌اند. این گروه نه تنها به علم کلام و شیوه‌ی برخورد و شناخت و تفسیر آموزه‌های دینی رونق ویژه بخشیدند بلکه رفته‌رفته و در گذر زمان، مکتب خویش را تبدیل به مدرسه‌ی عقلی بزرگ و برخودار از مبانی و فلسفه ویژه‌ای کردند تا جدایی که رهبران فکری این گروه را البته با صرف‌نظر از تلاش‌های صادقین (ع) و شاگردان آن‌ها، جزو بنیان‌گذاران نخستین علم کلام برمی‌شمارند (حمید، ۱۳۸۷: ۲-۳).

معتزله، آن‌گونه که هنوز هم نظریه‌ی عمومی غالب است، به دوره‌ی اول عباسیان محدود نمی‌شود. لغو دستور محنت توسط متوکل، خلیفه‌ی عباسی‌ها در سال ۲۳۴ ق / ۸۴۸م صرفاً نشانه‌ی پایان دوره‌ای است که طی آن، مکتب اعتزال حدود سی سال از نظریه‌ی مساعدِ خلفای عباسی بهره‌مند بود. در حقیقت، تا زمان تحقق این نقض حکم، معتزله نه تنها در پایتخت بلکه در نواحی بی‌شماری از جهان اسلام نیز استقرار پیدا کرده بودند؛ مخصوصاً در ایران که تصمیمات اخذشده در بغداد، لزوماً تأثیری در آن نداشت. افزون بر این، هرچند معتزله از حمایت خلافت عباسی محروم شدند، اما آن‌ها بعداً شاهزادگان یا اشخاص با نفوذ دیگری را یافتند که از آن‌ها پشتیبانی کنند (حمید، ۱۳۸۷: ۳).

این دوره که ما بسیار علاقه‌مندیم تا آن را دوره‌ی «قهرمانان» یا «سلف صالح» بنامیم، دست کم در نظر ما مهم‌ترین دوره نیست. تنها در مرحله‌ی بعد بود که معتزله در نظام‌مند کردن آموزه‌ها، بروز و ظهور یافتند؛ مرحله‌ای که می‌توان آن را دوره‌ی «کلاسیک» معتزله توصیف کرد که تقریباً از ربع اخیر سده‌ی سوم قمری / نهم میلادی تا اواسط سده‌ی پنجم قمری / یازدهم میلادی (به عبارت دیگر، تا به قدرت رسیدن سلجوقیان) ادامه یافت. درباره‌ی اشخاصی مانند ابوعلی و ابوهاشم جبایی کمابیش می‌توان گفت که نسبت معتزله‌ی دوره‌ی نخست با آن‌ها، همانند نسبت فلاسفه‌ی ماقبل سقراط با افلاطون و ارسطو است (حمید، ۱۳۸۷: ۴).

پس از سده‌ها سرکوب و یا به‌طور حساب‌شده، معرفی نادرست مکتب معتزله در اسلام سنی، این مکتب از آغاز سده‌ی چهاردهم / بیستم «دوباره کشف شده» است و از آن زمان تلاش قابل

توجهی برای نوسازی آن، مخصوصاً در مصر، مشاهده می‌شود. نخستین بار، احمد امین در کتاب ضحی الاسلام خویش (۱۹۳۶)، فصلی را که حدوداً دو صد صفحه است، به موضوع معتزله اختصاص داد و در آنجا نشان داد که معتزلیان بیش از همه‌ی متدین‌های دیگر، مدافع دل‌سوز اسلام بوده‌اند. او کلام خود را با این بیان صریح تمام می‌کند: «در دیدگاه من، افول مکتب معتزله‌ی بزرگ‌ترین مصیبتی بود که مسلمانان به آن مبتلا شدند؛ آنان با این کار به خودشان ظلم کردند. او از بین رفتن تاریخی معتزله را «عامل پیروزی تاریک اندیشی» و علت انحطاط اعراب می‌داند. از آنجا که این مکتب به تقدم عقل و اختیار قایل است، امروزه بسیاری از متفکران مسلمان، دیگر بار مکتب معتزله را (بعضاً به صورتی مبالغه‌آمیز) نمادی از آزادی عقلانی و تجدد می‌بینند، اما این که سابقه‌ی تاریخی منشا فکری بسترهای اجتماعی و بذرهای نخستین دیدگاه‌های بنیان‌گذاران این گروه از چه زمانی توسط چه افرادی و گروه‌های مطرح شده بود، دیدگاه‌های متفاوت و متناقض ارایه شده است. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان به سه دیدگاه اشاره کرد، تأثیرپذیری از منابع و اندیشه‌های فلسفی غیرمسلمانان، دوم کناره‌گیری اهل اعتزال از جنگ در عصر خلافت امام علی (رض) و سوم عکس‌العمل معتزله در برابر دیگر جریان‌های فکری و کلامی مسلمانان (آقانوری، ۱۳۳۹: ۱۳-۲۰).

۳-۳. اصول و مبانی

مبانی اعتقادی مذهب معتزله در کتاب فرق و مذاهب کلامی اسلامی، اثر پوهاند دادمحمد نذیر، در قدم نخست به دو مرحله تقسیم‌بندی شده است. مرحله‌ی اول، در حقیقت، بر دو پایه یا دو اصل استوار است؛ اصل اول: انسان خالق افعال اختیاری خویش است. بدین معنا که معتزله بر این باورند که انسان خالق افعال خود بوده و در انجام هر آن‌چه انجام می‌دهد، به‌طور مطلق دارای اختیار کامل است. به همین دلیل، از سوی شارع مکلف ساخته شده است.

از برجسته‌ترین افرادی که در فاصله‌ی خلافت عمر بن عبدالعزیز تا دوران هشام بن عبدالملک درباره‌ی این اصل سخن می‌گفت و مردم را به سوی آن دعوت می‌کرد، غیلان دمشقی بود. او سرانجام به همین سبب، به دستور هشام بن عبدالملک، به قتل رسید.

اصل دوم از مرحله‌ی اول: المنزلۃ بین المنزلتین. مقصود از این اصل آن است که معتزله بر این باور بودند که مرتکب گناه کبیره نه مومن محسوب می‌شود و نه کافر، بلکه فاسق است. از دیدگاه آنان، چنین شخصی در دنیا در جایگاهی میان ایمان و کفر، یعنی «منزله‌ای بین دو

منزلت»، قرار دارد؛ اما در آخرت وارد بهشت نخواهد شد، زیرا اعمال اهل بهشت را انجام نداده است، بلکه برای همیشه در دوزخ باقی خواهد ماند.

مرحله‌ی دوم: در این مرحله، معتزله عقیده‌ی خود را بر پنج پایه و یا پنج اصل استوار قرار داده است، این که هر یک از این پایه‌ها را مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱. توحید ذاتی خداوند: معتزله به این عقیده است که خداوند شریک و مثل در ذات خود ندارد و هم‌چنان هیچ‌گونه ترکیبی در او جای ندارد؛ مانند این که قرآن کریم در این مورد به صراحت بیان می‌دارد (لیس کمثله شی و هو السميع البصیر) (۱: الشوری ۱۱) هیچ چیزی شبیه و مانند او نیست و او شنوای بینا است (نذیر، ۱۴۰۰: ۱۷۲).

۲. توحید صفات خداوند: معتزله بر این باورند که خداوند متعال از لحاظ مفهومی دارای صفات متعدد است، اما از نظر مصداق، هیچ‌گونه کثرتی در صفات او وجود ندارد؛ بلکه همه‌ی صفات، عین یکدیگر و عین ذات الهی هستند. از دیدگاه آنان، اگر کسی بگوید خداوند دارای صفاتی هم‌چون علم و قدرت است که زاید بر ذات او باشند، در حقیقت ذات الهی را مرکب دانسته و او را به مخلوقات تشبیه کرده است. به اعتقاد آنان، چنین صفاتی از مقوله‌ی اعراض‌اند و عرض نیز جز در جوهری متحیز تحقق نمی‌یابد. هر موجود متحیز نیز یا مرکب است یا جوهر فرد و نسبت دادن این ویژگی‌ها به خداوند، مستلزم تشبیه او به مخلوقات خواهد بود.

بر این اساس، معتزله معتقدند که خداوند به ذات خود علیم، قدیر، سمیع و بصیر است، نه از طریق ابزارهایی مانند چشم، گوش یا سایر وسایل ادراک. از این‌رو، آنان اسمای الهی را برای خداوند اثبات می‌کنند، اما صفات زاید بر ذات را از او نفی می‌نمایند؛ زیرا از نظر آنان، اثبات صفات زاید بر ذات، مستلزم تعدد قدما خواهد بود و این امر با اصل توحید منافات دارد (نذیر، ۱۴۰۰: ۱۷۳).

۳. توحید افعال: یکی دیگر از مبانی این مذهب، توحید افعالی است. بر اساس این اصل، هر کار، هر موجود و هر حرکتی که در این جهان وجود دارد، در نهایت به ذات خداوند متعال باز می‌گردد. حتی افعالی که انسان در این دنیا انجام می‌دهد نیز در چارچوب اراده و مشیت الهی قرار دارد؛ زیرا خداوند به انسان قدرت، اختیار و آزادی اراده عطا کرده است. بنابراین، هر چند انسان فاعل افعال اختیاری خود بوده و در برابر آن‌ها مسوول است، اما از جهتی همه‌ی توانایی‌ها و امکانات او از خداوند سرچشمه می‌گیرد و در نهایت به او

بازمی‌گردد. توحید افعالی نیز به نوبه‌ی خود به شش فرع تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت، توحید در قانون‌گذاری، توحید در مالکیت، توحید در حاکمیت و توحید در اطاعت.

۴. مرحله‌ی توحید در عبادت: این مرحله به این معناست که تنها خداوند متعال شایسته‌ی پرستش است و هیچ‌کس جز او سزاوار عبادت و بندگی نیست؛ زیرا عبادت باید تنها برای کسی انجام شود که دارای کمال مطلق و جامع همه‌ی کمالات است. او از همگان بی‌نیاز، بخشنده‌ی تمامی نعمت‌ها و آفریننده‌ی همه‌ی موجودات است و این صفات، جز در ذات پاک و مقدس خداوند، در هیچ موجود دیگری جمع نمی‌شود (نذیر، ۱۷۵).

۵. اصل دیگری عدل است: بحث عدل از مباحث مربوط به صفات فعل الهی است. در این‌که عدل از صفات خداوند متعال به شمار می‌رود، میان فرقه‌های کلامی اسلامی اختلافی وجود ندارد، اما در تفسیر و تبیین معنای عدل، اختلافات گسترده‌ای میان آنان دیده می‌شود. معتزله بر این باورند که حسن و قبح افعال تا حد زیادی به وسیله‌ی عقل قابل درک است. چنان‌که قاضی عبدالجبار بیان می‌کند، مقصود از عدالت الهی آن است که خداوند هیچ‌گاه کار ناپسند انجام نمی‌دهد و هیچ واجبی را ترک نمی‌کند؛ از این‌رو، همه‌ی افعال الهی نیکو و پسندیده است.

در مقابل، اشاعره معتقدند که هر آن‌چه از خداوند صادر شود، عین عدل و حسن است؛ زیرا معیار عدل، اراده و فعل الهی است. برای نمونه، اگر خداوند انسان‌های نیکوکار را عذاب دهد و انسان‌های بدکار را پاداش بخشد، این عمل نیز از دیدگاه آنان عین عدل و حسن خواهد بود؛ زیرا هرچه خداوند انجام دهد، همان عدل است.

ابومنصور ماتریدی نیز بر این باور است که حسن و قبح افعال، اموری واقعی هستند و عقل انسان، با توجه به ویژگی‌های افعال و مصالح و مفاسدی که بر آن‌ها مترتب است، می‌تواند حسن و قبح بسیاری از آن‌ها را تشخیص دهد. با این حال، این بدان معنا نیست که عقل، پیش از امر و نهی الهی، به‌طور مستقل معیار نهایی حسن و قبح را تعیین می‌کند؛ زیرا عقل بشر، هرچند به بالاترین درجه‌ی رشد و کمال برسد، هم‌چنان محدود است و توان درک همه‌ی حقایق را ندارد. از این‌رو، انسان هم‌واره برای شناخت کامل خیر و شر و تشخیص صحیح احکام، به هدایت الهی و وحی نیازمند است (برنجکار، ۱۳۷۸: ۱۴۱).

۶. اصل وعد و وعید: اصل وعد و وعید: معتزله بر این باورند که خداوند نه در وعده‌ی پاداش خلف وعده می‌کند و نه در وعید کیفر؛ از این‌رو، همه‌ی پاداش‌ها و عذاب‌هایی که در متون دینی وعده داده شده‌اند، در روز قیامت تحقق خواهند یافت. از دیدگاه معتزله، انسان پس از مرگ از دو حال خارج نیست: یا مطیع است یا عاصی. اگر مطیع باشد، برای همیشه در بهشت خواهد بود، اما اگر عاصی باشد، یا کافر است یا مسلمان. اگر کافر باشد، برای همیشه در دوزخ خواهد ماند و اگر مسلمان باشد و پس از توبه از دنیا برود، خداوند متعال به فضل و کرم خویش او را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد؛ اما اگر بدون توبه از دنیا برود، بنابر عقیده‌ی اهل وعید، یعنی معتزله، برای همیشه در دوزخ باقی خواهد ماند (برنجکار، ۱۳۷۸: ۱۴۲).

۷. اصل امر به معروف و نهی از منکر: امر به معروف و نهی از منکر از اصول مورد قبول همه‌ی مسلمانان است و اختلاف میان فرقه‌های اسلامی بیش‌تر در مراتب، شرایط و شیوه‌ی اجرای آن است. معتزله برای اجرای این اصل شرایطی، مانند احتمال تأثیر و نبود مفسده، قایل هستند و آن را تنها به مرتبه‌ی قلبی و زبانی محدود نمی‌دانند، بلکه در صورت فراهم بودن شرایط، مراتب عملی آن را نیز جایز می‌شمارند. از دیدگاه آنان، امر به معروف و نهی از منکر از جمله فرایض مهم اسلام است که برای حفظ ارزش‌های دینی، گسترش نیکی‌ها و جلوگیری از رواج منکرات تشریع شده است (برنجکار، ۱۳۷۸: ۸).

۸. مذهب کلامی اشاعره: اشاعره نامی است که به پیروان ابوالحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۴ ه‍.ق) اطلاق می‌شود. همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، پیدایش مذهب اعتزال تا حد زیادی بازتاب دو جریان متضاد خوارج و مرجئه در مسئله‌ی ایمان، عمل و حکم مرتکب گناه کبیره بود، اما ابوالحسن اشعری در صدد یافتن راهی میانه میان روش افراطی معتزله در بهره‌گیری از عقل و رویکرد تفریطی اهل حدیث در بی‌اعتنایی به عقل برآمد.

در سده‌ی دوم هجری، این دو جریان فکری در جهان اسلام گسترش یافته و در تقابل با یکدیگر قرار داشتند. جریان نخست، عقل را به عنوان منبعی مستقل در شناخت عقاید و نیز ابزاری برای دفاع از اسلام می‌دانست و در به‌کارگیری آن تا حد افراط پیش می‌رفت. در مقابل، جریان دوم هرگونه استفاده از عقل در مباحث اعتقادی را مردود می‌شمرد و ظواهر کتاب و سنت را، بدون تحلیل و تأمل عقلی، تنها معیار و مستند معارف دینی می‌دانست.

در چنین فضایی، مذهب اشعری در اوایل سده‌ی چهارم هجری، با هدف دفاع از عقاید اهل حدیث و در عین حال ایجاد تعادل میان این دو رویکرد، پدید آمد و کوشید راهی میانه و معتدل، هماهنگ با عقل و نقل، ارائه کند.

ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری در آغاز جوانی دلبستگی فراوانی به اندیشه‌های معتزله داشت و اصول اعتقادی آنان را نزد مشهورترین استاد معتزله‌ی عصر خود، ابوعلی جبایی (م. ۳۰۳ ه‍.ق)، فرا گرفت. او تا چهل سالگی از مدافعان برجسته‌ی مکتب اعتزال به شمار می‌رفت و آثار متعددی نیز در دفاع از این مذهب نگاشت، اما پس از آن، از اعتزال روی گرداند و دیدگاه‌های جدیدی را مطرح کرد که در مخالفت با معتزله و هم‌سو با اهل حدیث بود.

اشعری از یک‌سو، منابع اصلی عقاید را کتاب و سنت معرفی کرد و از این جهت با معتزله به مخالفت برخاست و به اهل حدیث نزدیک شد؛ اما از سوی دیگر، برخلاف اصحاب حدیث، بحث، استدلال و بهره‌گیری از علم کلام را برای تبیین و دفاع از عقاید اسلامی جایز، بلکه ضروری می‌دانست و خود نیز از این روش بهره گرفت. در همین راستا، رساله‌ای با عنوان «رسالة فی استحسان الخوض فی علم الکلام» نگاشت و در آن از علم کلام و ضرورت پرداختن به آن دفاع کرد.

اشعری، ضمن اصالت دادن به نقل، برای عقل نیز نقش تبیین‌گری و دفاع از عقاید دینی را پذیرفت. او که در آغاز، رسالت خود را رد و نقد آرای معتزله می‌دانست، در عمل افزون بر مبارزه با روش و عقاید معتزله، دیدگاه‌های اهل حدیث را با شیوه‌ای عقلانی تبیین و تعدیل کرد و تا حدودی آن‌ها را به نظریات معتزله نزدیک ساخت (رنجکار، ۱۳۷۸: ۱۴۶-۱۴۷).

۴. مذهب اشعری

مذهب اشعری از مشهورترین و تأثیرگذارترین مذاهب کلامی در میان اهل سنت و جماعت به شمار می‌رود. این مذهب در آغاز سده‌ی چهارم هجری قمری پدید آمد. پیش از ظهور آن، مذهب امام احمد بن حنبل به‌عنوان مذهب رسمی و رایج اهل سنت و جماعت شناخته می‌شد. مؤسس این مذهب، امام ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری است که در سال ۲۷۰ هجری قمری در بصره متولد شد و در سال ۳۳۰ هجری قمری در بغداد وفات یافت. پدر او، اسماعیل بن اسحاق، از عالمان گرایش‌یافته به منهج اهل حدیث بود. از همین‌رو، اشعری در دوران کودکی

با عقاید اهل حدیث پرورش یافت؛ اما در دوران جوانی به مکتب اعتزال گرایش پیدا کرد و تا چهل سالگی از این مکتب پیروی کرد.

به نظر می‌رسد که پیش از اشعری، استفاده از منطق و استدلال‌های عقلی در میان متکلمان اهل سنت چندان رایج و پذیرفته‌شده نبود و بیش‌تر احکام و مسایل اعتقادی را به صورت تعبدی می‌پذیرفتند، اما پس از آن‌که اشعری به مذهب اهل سنت پیوست، با تأثیرپذیری از روش معتزله، استفاده از استدلال منطقی و براهین عقلی را برای اثبات اصول اعتقادی جایز دانست. این روش تا امروز نیز در میان بسیاری از متکلمان اهل سنت رواج دارد، هرچند برخی از آنان هم‌چنان با این شیوه مخالفت می‌کنند.

از این‌رو، می‌توان گفت که مذهب اشعری آمیزه‌ای از مبانی اهل حدیث، که بر ظاهر نصوص دینی تکیه دارند و روش استدلالی و عقلی در علم کلام است. اشعری افزون بر مهارت در سخنوری و مناظره، در نویسندگی نیز توان‌مند بود و آثار متعددی در تبیین و نشر آرای خود تألیف کرد. ابن عساکر نام حدود ۹۸ اثر را که اشعری تا سال ۳۲۰ هجری قمری نگاشته بود، نقل کرده است؛ اما از میان آن‌ها، تنها چهار اثر به صورت شناخته‌شده باقی مانده است که عبارت‌اند از:

مقالات الإسلامیین واختلاف المصلین

استحسان الخوض فی علم الکلام

اللمع فی الرد علی أهل الزیغ والبدع

الإبانه عن أصول الدیانة (البزدوی، ۱۳۸۸: ۱۸۶-۱۸۷).

۴-۱. اصول و مبانی

مبانی اعتقادی مذهب اشاعره، بر اساس آن‌چه آیت‌الله گلپایگانی به نقل از شهرستانی در کتاب فرق و مذاهب بیان کرده است، بر چند اصل اساسی استوار است که عبارت‌اند از: صفات ازلی خداوند، قدیم بودن کلام الهی، نظریه‌ی کسب در افعال انسان، صفات خبریه و حدّ میانه میان عقل و نقل. در ادامه، هر یک از این اصول به اختصار توضیح داده می‌شود.

۱. صفات ازلی خداوند

در این‌که خداوند متعال به صفاتی هم‌چون علم، قدرت، حیات، اراده و دیگر صفات کمال متصف است، میان متکلمان اسلامی اختلافی وجود ندارد؛ زیرا این صفات، افزون بر آن‌که از

صفات کمال به شمار می‌روند، در آیات متعددی از قرآن کریم نیز برای خداوند اثبات شده‌اند. آنچه محل اختلاف است، چگونگی تحقق این صفات برای خداوند است؛ بدین معنا که آیا این صفات عین ذات الهی‌اند یا زاید بر ذات؟

اکثریت معتزله بر این باور بودند که صفات ازلی خداوند عین ذات او هستند و هیچ‌گونه مغایرتی با ذات الهی ندارند. در مقابل، برخی از اهل حدیث، به‌ویژه مشبّهه، صفات را زاید بر ذات و متمایز از آن می‌دانستند. ابوالحسن اشعری نیز نظریه‌ی زیادت صفات را پذیرفت، اما با این تفاوت که معتقد بود صفات الهی نه عین ذات‌اند و نه غیر ذات؛ بلکه صفاتی ازلی هستند که قایم به ذات الهی‌اند. چنان‌که شهرستانی از او نقل می‌کند: «قال أبو الحسن: الباری تعالی عالم بعلم، قادر بقدرة، حیّ بحیاء، مرید بإرادة» (گلیپگانی، ۱۳۷۷: ۱۸۸).

۲. کلام خداوند قدیم است

یکی از مهم‌ترین مسایل اختلافی میان متکلمان اسلامی، مسئله‌ی قدیم یا حادث بودن کلام الهی (قرآن) است. اهل حدیث و حنابلّه بر قدیم بودن کلام الهی اصرار می‌ورزیدند و اعتقاد به حادث بودن آن را موجب کفر می‌دانستند. چنان‌که احمد بن حنبل گفته است: «قرآن کلام الهی است و آفریده نیست؛ هر کس به آفریده بودن آن معتقد باشد، جهنمی و کافر است و اگر کسی در این مسئله توقف کند و قرآن را نه حادث بداند و نه قدیم، اندیشه‌ای پست‌تر از قائلان به حادث بودن آن دارد». در مقابل، معتزله بر حادث بودن قرآن تاکید می‌کردند و اصرار آنان بر این عقیده، حوادث تلخی را در تاریخ اسلام پدید آورد که به «محنه» شهرت یافته است.

ابوالحسن اشعری در این نزاع کلامی از دیدگاه اهل حدیث دفاع کرد؛ اما برای کلام الهی دو مرتبه قایل شد: کلام نفسی و کلام لفظی. او معتقد بود آنچه قدیم و ازلی است، کلام نفسی خداوند است، اما الفاظ و عباراتی که بر پیامبران وحی شده‌اند، حادث و مخلوق‌اند و تنها نشانه و دلالت‌کننده‌ی آن کلام ازلی محسوب می‌شوند.

شهرستانی نظریه‌ی اشعری را چنین تقریر می‌کند: «عبارات و الفاظی که توسط فرشتگان بر پیامبران وحی می‌شود، دلیل‌ها و نشانه‌هایی بر کلام ازلی هستند. دلیل و نشانه، مخلوق و حادث است، ولی مدلول، قدیم و ازلی است. تفاوت میان قرائت و مقروء و نیز تلاوت و متلو، همانند تفاوت میان ذکر و مذکور است؛ ذکر حادث است، ولی مذکور قدیم می‌باشد» (گلیپگانی، ۱۳۷۷: ۱۹۲).

اشعری با این دیدگاه، از یک‌سو با حشویه که حروف و الفاظ قرآن را نیز قدیم می‌دانستند، مخالفت کرد و از سوی دیگر، نظریه‌ی حدوث قرآن را که معتزله مطرح می‌کردند، نپذیرفت. از نظر او، حقیقت کلام، معنایی قایم به نفس است که غیر از الفاظ و عبارات بوده و الفاظ تنها بر آن دلالت دارند. از این‌رو، متکلم کسی است که صفت کلام قایم به ذات او باشد؛ در حالی که معتزله متکلم را کسی می‌دانند که کلام را ایجاد می‌کند. بنابراین، اطلاق کلام بر الفاظ و عبارات، یا از باب مجاز است یا از باب اشتراک لفظی (گلپایگانی، ۱۳۷۷: ۱۹۲).

۱. نظریه‌ی کسب در افعال انسان

معتزله به انگیزه‌ی دفاع از عدل و حکمت الهی، نظریه‌ی اختیار کامل انسان را برگزیدند و افعال اختیاری انسان را خارج از قلمرو اراده و تقدیر الهی دانسته، انسان را خالق افعال خویش معرفی کردند. در مقابل، ظاهرگرایان به‌منظور دفاع از عمومیت اراده و قدرت خداوند و نیز اصل توحید در خالقیت، هرگونه خالقیت را از انسان نفی کرده و همه‌ی افعال او، اعم از طاعات و معاصی، را مخلوق خداوند دانستند که از این دیدگاه با عنوان «خلق اعمال» یاد می‌شود. ابوالحسن اشعری پس از کناره‌گیری از مکتب اعتزال، از نظریه‌ی «خلق اعمال» حمایت کرد و در رساله‌ای که در بیان عقاید اهل سنت نگاشت، تصریح نمود: «إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ لِلَّهِ مَقْدُورَةٌ»؛ یعنی افعال بندگان، مخلوق و مقدور خداوند است.

با این‌حال، اشعری برای توجیه اختیار انسان و رهایی از پیامدهای جبر، نظریه‌ی کسب را پذیرفت؛ نظریه‌ای که پیش از او توسط حسین نجار و ضار بن عمرو مطرح شده بود. درباره‌ی حقیقت «کسب»، متکلمان اشعری دیدگاه‌های گوناگونی ارائه کرده‌اند. مشهورترین تفسیر آن این است که کسب، مقارنت و همراهی فعل با قدرت و اراده‌ی انسان است، بدون آن که قدرت و اراده‌ی انسان در تحقق واقعی فعل تأثیر مستقلی داشته باشد (گلپایگانی، ۱۳۷۷: ۱۹۳).

۲. صفات خبریه‌ی خداوند

در قرآن کریم، برای خداوند صفاتی مانند ید، وجه، مجی، استواء بر عرش و مانند آن ذکر شده است. این صفات را «صفات خبریه» و آیات مربوط به آن‌ها را «آیات متشابه» می‌نامند. معتزله در تفسیر این آیات، روش تأویل را برگزیدند، اما اشعری راهی میانه میان تأویل معتزله و ظاهرگرایی حنابله انتخاب کرد. وی تأویل معتزله را نپذیرفت و معتقد بود که خداوند حقیقتاً دارای این صفات است، اما کیفیت و چگونگی آن‌ها برای بشر قابل درک نیست و نباید درباره‌ی آن بحث و کنجکاوی کرد. بنابراین، خداوند دارای «ید» و «وجه» است، بدون آن که درباره‌ی

کیفیت آن‌ها اظهار نظر شود. این دیدگاه با اصل مشهور «لایمان بها بلا کیف» (ایمان آوردن به صفات الهی بدون پرسش از چگونگی آن‌ها) شناخته می‌شود.

البته، این اصل ابتکار اشعری نبود، بلکه پیش از او نیز اهل حدیث و حنبله همین روش را در پیش گرفته بودند. شهرستانی، پس از اشاره به اختلاف معتزله و اهل حدیث در تفسیر آیات متشابه، می‌نویسد که احمد بن حنبل، داود بن علی اصفهانی و گروهی از پیشوایان سلف، همان روش متقدمان اهل حدیث، مانند مالک بن انس و مقاتل بن سلیمان، را برگزیدند و گفتند: «ما به آن‌چه در کتاب و سنت وارد شده است ایمان می‌آوریم و از تأویل آن خودداری می‌کنیم، اما به‌طور قطع می‌دانیم که خداوند با هیچ‌یک از مخلوقات خود شباهت ندارد». اشعری نیز همین راه میانه را برگزید و در اثبات صفات و تنزیه خداوند، به همان اندازه‌ای بسنده کرد که پیشینیان اهل حدیث بدان اکتفا کرده بودند (گلپایگانی، ۱۳۷۷: ۱۹۰).

۴-۲. جایگاه عقل از منظر اشاعره

مذهب اشاعره از معروف‌ترین مذاهب کلامی در میان اهل سنت و جماعت است که در آغاز سده‌ی چهارم هجری پدید آمد. این مذهب در اصل، مکتبی نقل‌گرا به شمار می‌رود؛ با این حال، برای عقل نیز در محدوده‌ای معین نقش و اعتبار قایل است. از دیدگاه اشاعره، هرگاه داوری عقل با نصوص شرعی هماهنگ باشد، پذیرفته می‌شود؛ اما اگر با نقل تعارض داشته باشد، اعتبار نخواهد داشت. این رویکرد در موضوعاتی هم‌چون حسن و قبح، صفات الهی، مسئله‌ی اختیار و جبر و دیگر مباحث کلامی نیز مشاهده می‌شود (نذیر، ۱۴۰۰: ۷۵).

ابوالحسن اشعری و جمهور علمای اصول فقه بر این عقیده‌اند که حسن و قبح افعال تنها از طریق شرع قابل درک است. به این معنا که عقل، به‌طور مستقل و بدون وساطت شرع، نمی‌تواند درباره‌ی خوبی یا بدی افعال، آن‌گونه که نزد خداوند پسندیده یا ناپسند است، حکم کند. از دیدگاه آنان، هر عملی که خداوند متعال به انجام آن امر کرده باشد، نیکو است و هر عملی که از آن نهی کرده باشد، بد و ناپسند به شمار می‌رود.

در مقابل، ابومنصور ماتریدی، بسیاری از محققان حنفی و شماری از علمای اصول فقه بر این باورند که افعال دارای حسن و قبح ذاتی هستند و عقل، با توجه به ویژگی‌های افعال و مصالح و مفاسدی که بر آن‌ها مترتب است، می‌تواند حسن و قبح بیش‌تر آن‌ها را درک کند. با این حال، این سخن بدان معنا نیست که عقل پیش از امر و نهی الهی، به‌طور مستقل ملاک

نهایی حسن و قبح را تعیین می‌کند؛ زیرا عقل بشر، هرچند به بالاترین درجه‌ی رشد و پختگی برسد و هر اندازه که پیشرفت کند، همچنان محدود و ناقص است.

در مجموع، از دیدگاه اشاعره، عقل جایگاهی میانه دارد؛ به گونه‌ای که نه عقل‌گرایی افراطی معتزله را می‌پذیرد و نه نقل‌گرایی سخت‌گیرانه‌ی اهل حدیث را. از منظر اشاعره، عقل منبعی مستقل در شناخت احکام و عقاید نیست، بلکه اعتبار آن مشروط به هماهنگی و هم‌خوانی با شرع است (همان، ۷۵).

امام ابن‌تیمیه دیدگاه امام فخرالدین رازی را مبنی بر این‌که عقل، اصل و اساس نقل است، مورد نقد قرار می‌دهد. نخستین نقد او آن است که فخر رازی، ریشه و اساس حجیت نقل را عقل می‌داند و معتقد است که هرگاه میان دلیل عقلی و دلیل نقلی تعارضی پدید آید، اگر دلیل نقلی بر دلیل عقلی مقدم شود، در حقیقت اساس اعتبار نقل نادیده گرفته شده و اعتبار آن از میان خواهد رفت.

ابن‌تیمیه در پاسخ، می‌کوشد این استدلال فخر رازی را ابطال کند. او قاعده‌ی «عقل، اصل و اساس نقل است» را نمی‌پذیرد و بیان می‌کند که این سخن دو معنا می‌تواند داشته باشد: نخست، این‌که ثبوت نقل در نفس‌الامر وابسته به عقل باشد؛ و دوم، این‌که صحت گزاره‌های نقلی وابسته به عقل بوده و عقل منشأ علم ما به صحت نقل باشد.

به اعتقاد ابن‌تیمیه، معنای نخست نادرست است؛ زیرا بسیاری از گزاره‌های اعتقادی در نفس‌الامر و واقع، به وسیله‌ی نقل ثابت‌اند، هرچند ما نسبت به آن‌ها علم نداشته باشیم. به تعبیر دیگر، ممکن است حقیقتی در خارج و نفس‌الامر، از طریق نقل یا هر منبع معرفتی دیگری ثابت باشد، خواه انسان از راه عقل به آن آگاهی یافته باشد یا خیر؛ زیرا «عدم علم، علم به عدم نیست». همان‌گونه که وجود خداوند متعال و اسماء و صفات او، واقعیت‌هایی خارجی و ثابت هستند و علم یا جهل انسان نسبت به آن‌ها، هیچ تأثیری در اصل وجودشان ندارد.

ابن‌تیمیه هم‌چنین معنای دوم را نیز نمی‌پذیرد و می‌گوید: اگر مقصود از عقل، همان نیروی درونی و ابزار شناخت انسان باشد، در این صورت اساساً تعارض میان این نیروی ادراکی و نقل قابل تصور نیست؛ زیرا هر نوع معرفت، اعم از عقلی یا نقلی، وابسته به وجود همین قوه‌ی ادراک است. همان‌گونه که حیات شرط تحقق معرفت است و انسان بدون حیات نمی‌تواند

شناختی داشته باشد، عقل نیز شرط تحقق هرگونه معرفت است. بنابراین، معرفت نقلی که تحقق آن وابسته به این قوه است، نمی‌تواند با شرط وجودی خود در تعارض باشد.

اگر مقصود از عقل، معرفت و گزاره‌هایی باشد که از این نیروی ادراکی حاصل می‌شود، باز هم این ادعا صحیح نیست؛ زیرا همه‌ی معارف عقلی در اثبات حجیت نقل نقش ندارند. گزاره‌های عقلی بسیار گسترده‌اند و تنها بخشی از آن‌ها، مانند اثبات وجود خداوند و تصدیق نبوت پیامبر اکرم (ص)، مقدمه‌ی اثبات حجیت نقل به شمار می‌روند. از این‌رو، کنار گذاشتن یا ابطال برخی گزاره‌های عقلی، به معنای فرو ریختن اساس حجیت نقل نیست (حسین‌زاده، ۱۳۹۸: ۵).

بر این اساس، ابن‌تیمیه نتیجه می‌گیرد که اگر در مواردی میان یک گزاره‌ی عقلی و یک گزاره‌ی نقلی تعارضی مشاهده شود و آن گزاره‌ی عقلی کنار گذاشته شود، این امر به معنای ویران شدن اساس حجیت نقل نیست. بنابراین، نمی‌توان گفت عقل، اصل و ریشه‌ی نقل است؛ نه به این معنا که علم به نقل متوقف بر عقل باشد و نه به این معنا که همه‌ی معقولات دلیل بر صحت نقل باشند. از این‌رو، اگر دلیل عقلی با دلیل نقلی تعارض پیدا کند، خدشه وارد شدن به آن دلیل عقلی، به معنای خدشه وارد شدن به اصل و اساس دلیل نقلی نخواهد بود (ابن‌تیمیه، ۱۴۱۱ق: ۸۶-۸۷).

۳-۴. روش کلامی امام اشعری

روش کلامی امام ابوالحسن اشعری، شیوه‌ای نو در علم کلام پدید آورد؛ به گونه‌ای که کوشید تضاد میان عقل‌گرایی معتزله و ظاهرگرایی اهل حدیث را برطرف سازد. از این‌رو، مذهب اشعری با هر یک از این دو جریان، هم نقاط اشتراک دارد و هم نقاط افتراق، از آن جهت که اشعری استدلال عقلی را در اثبات عقاید دینی بدعت و حرام ندانست، بلکه آن را امری پسندیده و راجح تلقی کرد، با عقل‌گرایان هم‌سو شد. او در این زمینه کتابی با عنوان «استحسان الخوض فی علم الکلام» تألیف کرد. این در حالی بود که اهل حدیث، علم کلام و استدلال عقلی را در مسایل اعتقادی بدعت و حرام می‌دانستند.

از سوی دیگر، اشعری هرگونه حسن و قبح عقلی و فروع مترتب بر آن را مردود دانست و هیچ‌گونه وجوب عقلی را برای خداوند نپذیرفت. هم‌چنین، در موارد تعارض عقل و نقل، ظواهر نصوص را بر عقل مقدم می‌داشت. در این زمینه و نیز در باب صفات ذات و صفات خبریه‌ی خداوند متعال، با اهل حدیث هم‌نظر شد و با دیدگاه‌های معتزله مخالفت کرد.

با این حال، از آن جا که نادرست دانستن تأویل و اصرار بر حفظ ظواهر نصوص، در برخی موارد با اصل تنزیه خداوند و صفات جلال و جمال الهی سازگار نبود، اشعری با بهره‌گیری از روش عقلی، فرضیه‌های کلامی جدیدی ارائه کرد که مجموعه‌ی آن‌ها، مبانی و آرای ویژه‌ی او در علم کلام را تشکیل می‌دهد.

از دیگر نوآوری‌های امام اشعری در روش کلامی، دیدگاه او درباره‌ی صفات ازلی خداوند است. درباره‌ی این که خداوند متعال دارای صفات ازلی، مانند حیات، علم، اراده، قدرت و دیگر صفات کمال است، میان متکلمان اختلافی وجود ندارد؛ زیرا این صفات، افزون بر این که از صفات کمال به شمار می‌روند، در آیات قرآن کریم نیز برای خداوند اثبات شده‌اند. اختلاف اصلی میان متکلمان در چگونگی تحقق این صفات برای خداوند است؛ بدین معنا که آیا این صفات عین ذات الهی هستند یا زاید بر ذات او می‌باشند.

امام اشعری در این مسئله، نظریه‌ای میانه‌ای ارائه کرد و معتقد شد که صفات الهی نه عین ذات‌اند و نه غیر ذات؛ بلکه صفاتی ازلی و قایم به ذات خداوند هستند. این دیدگاه در مقابل نظریه‌ی معتزله قرار دارد؛ زیرا آنان صفات ازلی خداوند را عین ذات الهی می‌دانند و هرگونه زیادت صفات بر ذات را نمی‌پذیرند (نذیر، ۱۴۰۰: ۷۹-۸۰).

۵. مذهب ماتریدیه

مذهب ماتریدیه یکی از مهم‌ترین مکاتب کلامی اهل سنت است که در اوایل سده‌ی چهارم هجری به وسیله ابومنصور ماتریدی بنیان‌گذاری شد. این مکتب با تأکید بر هماهنگی عقل و نقل، برای عقل در اثبات اصول اعتقادی جایگاهی اساسی قایل بوده و در عین حال، تشریع را تابع وحی می‌داند.

ماتریدیه یک فرقه‌ی کلامی در جهان اهل سنت است که برای اثبات حقایق دینی و عقاید اسلامی در برابر مخالفان خویش، از معتزله، جهمیه و امثال آنان، براهین و دلایل عقلی و کلامی را به کار می‌برند. این مذهب، دومین مذهب کلامی مشهور و مورد قبول در میان اهل سنت و جماعت به شمار می‌رود که در اوایل سده‌ی چهارم هجری به وجود آمد.

موسس این مذهب کلامی، ابومنصور ماتریدی، متوفای (۳۳۳هـ)، است. درباره‌ی تاریخ تولد بنیان‌گذار این مذهب، مترجمان چیزی بیان نکرده‌اند؛ ولی به گونه‌ای می‌توان گفت که او در حدود سال‌های ۲۴۸ یا ۲۵۰ هجری متولد شده است؛ زیرا او از نصیر بن یحیی بلخی حدیث اخذ نموده و او در سال ۲۶۸ هجری درگذشته است. اگر او در آن زمان ۲۰ سال داشته باشد،

طبعاً تولد وی همان خواهد بود که یادآور شدیم. او در عقاید، کلام و فقه از امام مذهب خود، ابوحنیفه، پیروی نموده و از این افراد نیز درس آموخته است (جعفر و سبحانی، ۱۳۷۱: ج ۴، ۲).

۱-۵. جایگاه عقل در مذهب ماتریدیه

عقل در علم کلام اسلامی از بنیادی‌ترین مباحث اعتقادی است. مکتب ماتریدی که به‌وسیله‌ی ابومنصور ماتریدی (متوفای ۳۳۳ق) در سمرقند بنیان نهاده شد، برای عقل، نقش اساسی در شناخت خداوند، فهم حسن و قبح افعال و تحلیل مسایل اعتقادی قایل است. عقل در این مکتب دارای اعتبار ذاتی در حوزه‌ی معرفت است، اما در قلمرو تشریع تابع وحی می‌باشد.

این مسئله در چند مورد مورد بحث قرار می‌گیرد؛ مثلاً عقل با توجه به برخی ویژگی‌هایی که دارد، می‌تواند حسن و قبح افعال را درک کند. هم‌چنین در مورد صفات الهی، ماتریدی بر این عقیده است که صفات الهی زاید بر ذات می‌باشند؛ چنان‌که در کتاب عقاید نسفی آمده است: «وله صفات أُولیة قایمة بذاته وهی لا هو ولا غیره وهی العلم والقدرة والحیاء و...».

ماتریدیه رویکردی میانه میان عقل‌گرایی معتزلی و نقل‌گرایی اشعری اتخاذ کرده است. عقل در حوزه‌ی معرفت و اثبات اصول دین نقش بنیادین دارد و حتی وجوب شناخت خداوند را اثبات می‌کند، اما در حوزه‌ی تشریع، تابع وحی است. بنابراین، نظام کلامی ماتریدیه بر هماهنگی عقل و نقل استوار است و تعارض میان آن دو را ظاهری می‌داند (نذیر، ۱۴۰۰: ۹۹-۱۰۰).

۲-۵. اصول و مبانی

مذهب ماتریدیه (حنفی) مبتنی بر عقل و نقل است که توسط ابومنصور ماتریدی پایه‌گذاری شد. اصول و پایه‌های آن بر اختیار انسان در کسب، ایمان، حسن و قبح افعال و تلازم عقل و شرع استوار می‌باشد.

۱. انسان در کسب افعال خویش اختیار دارد

ماتریدیه با استفاده از دلایل نقلی و عقلی اثبات می‌کند که افعال انسان در حقیقت مخلوق خداوند است؛ زیرا او خالق همه چیزها می‌باشد. از سوی دیگر، انسان در حقیقت فاعل افعال خود و کاسب آن‌ها است. بنابراین، مقتضای جمع میان این دو اصل آن است که افعال انسان‌ها مخلوق خداوند بوده و خود انسان‌ها کاسب افعال خویش می‌باشند (البزوی، ۱۳۸۸: ۳۰۴).

۲. ایمان

از نظر ابومنصور ماتریدی، ایمان عبارت از تصدیق و اعتقاد قلبی است و عمل را از ارکان ایمان محسوب نمی‌کند. بنابراین، از نظر او، انسان گنهکاری که حکم الهی را انکار نکرده باشد، اما

فصل نام‌ی

علمی - تحقیقی رنا

دوره ۱۰، شماره ۱

بهار ۱۴۰۵ هـ

تحت تأثیر هوای نفس قرار گرفته و مرتکب حرام گردیده است. هم‌چنان مومن محسوب می‌شود و احکام ظاهری ایمان بر او مترتب می‌گردد. از لحاظ عقوبت اخروی نیز، اگر توبه نکند و مشمول شفاعت قرار نگیرد، خداوند او را عذاب خواهد کرد؛ ولی حکم خلود در عذاب در مورد او جاری نمی‌باشد (همان، ۱۳۸۸).

۳. حسن و قبح افعال

امام ابوحنیفه، ابومنصور ماتریدی و سایر محققان از احناف بر این باورند که افعال دارای حسن و قبح بوده و عقل، با توجه به یک سلسله خصوصیتی که دارد و مصالح و مفاسدی که بر آن‌ها مترتب می‌شود، می‌تواند حسن و قبح اکثریت آن‌ها را درک نماید.

اما این سخن به این معنا نیست که نخست عقل حسن و قبح افعال را درک می‌کند و سپس خداوند متعال امر و نهی می‌نماید؛ زیرا عقل بشری هر اندازه که به مرحله‌ی تکامل برسد، باز هم ناتوان است. بنابراین، حسن و قبح افعال موجب اوامر و نواهی خداوند نیست، بلکه حسن و قبح افعال و درک آن توسط عقل، فعل را شایسته می‌سازد که خداوند به انجام آن امر یا از ارتکاب آن نهی کند.

بنابراین، احکام الهی بدون وساطت انبیا (علیهم‌السلام) و ابلاغ آن توسط آنان، برای عقل قابل ادراک نیست. از این‌رو، قبل از بعثت پیامبران یا بعد از بعثت آنان، ولی قبل از رسیدن دعوت، درباره‌ی افعال انسان‌ها حکم خداوند ثابت نمی‌شود؛ زیرا هرگاه حکم نباشد، تکلیف نیز نیست و هرگاه تکلیف نباشد، پاداش و کیفر نیز نخواهد بود (الاشعری، ۱۴۶۱ هـ: ۷۱).

۳-۵. بررسی نقاط اشتراک و افتراق اشعری با ماتریدی

درباره‌ی مذهب ماتریدی و اشعری، از چند زاویه بحث شده است که برخی از این نکات را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف: حسن و قبح عقلی

معتزله بر این باورند که افعال دارای حسن و قبح ذاتی بوده و عقل به‌طور مستقل، حسن و قبح معظم افعال را با توجه به ویژگی‌های افعال و نفع یا ضرر، یعنی مصلحت یا مفسده‌ای که بر آن مترتب می‌شود، می‌تواند ادراک نماید. این ادراک بر میانجی‌گری انبیا (علیهم‌الصلاة والسلام) و تبلیغ آنان متوقف نیست؛ یعنی حسن و قبح افعال عقلی است، نه شرعی.

بنابراین، از دیدگاه معتزله، احکام شرع موافق با آن چیزی مقرر می‌شود که در نظر عقل حسن یا قبیح باشد. افعالی که عقل حسن آن‌ها را درک نموده است، شارع انجام آن‌ها را تقاضا کرده

و افعالی را که عقل قبح آن‌ها را درک نموده است، شارع ترک آن‌ها را خواسته است و ممکن نیست که انجام آن را بخواهد، اما آن دسته از افعالی که عقل حسن و قبح آن‌ها را نمی‌تواند درک کند، مانند پاره‌ای از عبادات و کیفیت آن‌ها، امر و نهی شارع در حقیقت کاشف حسن و قبح این نوع افعال می‌باشد (نذیر، ۱۴۰۰ ه‍.ش: ۹۷).

۴-۵. مناقشه میان ماتریدیه، اشاعره و معتزله

مناقشه میان سه مذهب کلامی ماتریدیه، اشاعره و معتزله عمدتاً در تفسیر و تبیین برخی مسایل اعتقادی است، نه در اصول اساسی اسلام. مهم‌ترین محورهای اختلاف عبارت‌اند از:

صفات الهی: معتزله برای حفظ توحید، صفات الهی را عین ذات می‌دانند و از اثبات صفات زاید بر ذات پرهیز می‌کنند، اما اشاعره و ماتریدیه صفات الهی را ثابت می‌دانند، هرچند در کیفیت تبیین آن میان آنان تفاوت‌هایی وجود دارد.

۱. **اختیار و افعال بندگان:** معتزله بر اختیار کامل انسان تأکید دارند. اشاعره نظریه‌ی

«کسب» را مطرح کرده‌اند که بر اساس آن خداوند خالق افعال است و انسان آن‌ها را کسب می‌کند. ماتریدیه نیز ضمن پذیرش قدرت و اراده‌ی الهی، برای انسان اختیار و مسوولیت واقعی قایل‌اند.

۲. حسن و قبح عقلی: معتزله و ماتریدیه معتقدند عقل می‌تواند خوبی و بدی بسیاری از افعال را درک کند، اما اشاعره بر این باورند که حسن و قبح شرعی است و تشخیص نهایی آن به شرع بازمی‌گردد.

۳. **ایمان:** در تعریف ایمان و رابطه‌ی آن با عمل، میان این سه مذهب دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ هرچند همه‌ی آنان بر اهمیت ایمان به اصول دین اتفاق نظر دارند. بنابراین، اختلاف میان این سه مذهب بیش‌تر در شیوه‌ی استدلال و تبیین مسایل کلامی است و نه در اصل ایمان به ارکان اساسی دین اسلام.

۶. نتیجه‌گیری

پس از بررسی این موضوع، یعنی نقاط اشتراک و افتراق میان مذاهب کلامی، این نتیجه به دست آمد که بررسی مذاهب کلامی اسلامی با محوریت مذهب احناف نشان می‌دهد که با وجود تفاوت‌های روشی و معرفت‌شناختی، همه‌ی این مکاتب در اصول اساسی دین، مانند مسایل اعتقادی، مباحث نبوت، عالم برزخ و حقانیت قرآن، اتفاق نظر دارند.

اختلافات اصلی بیش‌تر در نحوه‌ی تبیین و تحلیل این اصول، جایگاه عقل و نقل، مسئله‌ی صفات الهی، جبر و اختیار، حسن و قبح عقلی و مسئله‌ی ایمان و کفر شکل گرفته است. برای نمونه، اشاعره با تأکید بر تقدم نقل و محدود دانستن نقش عقل در برخی حوزه‌ها، در برابر معتزله قرار می‌گیرند؛ زیرا معتزله عقل را یکی از منابع اساسی در کشف حسن و قبح و فهم عدل الهی می‌دانند. هم‌چنین ماتریدیه کوشیده‌اند موضعی میانه میان عقل‌گرایی معتزلی و نقل‌گرایی اشعری اتخاذ کنند.

این تفاوت‌ها، هرچند گاهی به منازعات جدی کلامی انجامیده است، اما در عین حال موجب پویایی اندیشه‌ی اسلامی و گسترش مباحث نظری در حوزه‌ی الهیات شده است. در نهایت، می‌توان گفت که اشتراکات مذاهب کلامی، بیانگر وحدت اعتقادی امت اسلامی در چارچوب اصول کلی دین است و افتراقات، نشان‌دهنده‌ی تنوع روش‌ها و برداشت‌ها در فهم متون دینی و دفاع عقلانی از عقاید می‌باشد.

از این‌رو، مطالعه‌ی تطبیقی این مکاتب نه‌تنها به فهم عمیق‌تر میراث کلامی کمک می‌کند، بلکه زمینه‌ای برای تقریب دیدگاه‌ها و تقویت گفت‌وگوی علمی میان پیروان مذاهب مختلف فراهم می‌آورد.

۷. پیشنهادات

با توجه به یافته‌های این تحقیق و به‌منظور گسترش مطالعات علمی در حوزه‌ی مذاهب کلامی، پیشنهادهای زیر ارائه می‌گردد:

۱. با درنظرداشت اهمیت علم کلام در تبیین و دفاع از عقاید اسلامی و نقش مذاهب کلامی در شکل‌گیری اندیشه‌های اعتقادی، پیشنهاد می‌شود تحقیقاتی با عنوان «نقاط اشتراک و افتراق مذاهب کلامی» به صورت گسترده‌تر انجام شود.
۲. در تحقیقات آینده، مهم‌ترین مذاهب کلامی از نظر مبانی اعتقادی، وجوه اشتراک و اختلاف و آثار علمی و اجتماعی آن‌ها به‌صورت عمیق‌تر مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.
۳. پیشنهاد می‌شود تحقیق‌گران با مطالعه‌ی تطبیقی میان مذاهب کلامی، زمینه‌ی شناخت بهتر اندیشه‌های اعتقادی و روش‌های استدلالی هر مذهب را فراهم سازند.
۴. لازم است تحقیقات بیش‌تری در زمینه‌ی نقش مذاهب کلامی در توسعه‌ی علوم اسلامی و تأثیر آن‌ها بر شکل‌گیری جریان‌های فکری در جهان اسلام انجام شود.

۵. پیشنهاد می‌شود بررسی‌های علمی درباره‌ی نقاط اشتراک مذاهب کلامی بیش‌تر مورد توجه قرار گیرد تا زمینه‌ی تقویت وحدت اسلامی و کاهش اختلافات غیرعلمی فراهم گردد.

۶. با توجه به اهمیت گفت‌وگوی علمی میان پیروان مذاهب اسلامی، پیشنهاد می‌شود تحقیق‌هایی در راستای تقویت فرهنگ احترام متقابل، تحمل دیدگاه‌های مختلف و تقریب میان مذاهب انجام شود.

منابع

القرآن الکریم

- ابوزهره محمد (بی‌تا)، الامام زید. القاهرة: دارالفکر العربی.
- ابوزهره محمد (بی‌تا)، تاریخ المذاهب الاسلامیة. القاهرة: دارالفکر العربی.
- الاسفرائینی، أبوالمظفر طاهر بن محمد (۱۳۷۴)، التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرق الهالکین. تعلیق محمد الزاهد الکوثر. مصر: مکتبه الخانکی.
- الاشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۴۶۱)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین. تحقیق: محمد محی الدین، مصر: المکتبة العصرية.
- برنجکار، برنجکار (۱۳۷۸)، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، انتشارات: قم.
- البزدوی، ابوالیسر محمد بن محمد بن عبدالکریم (۱۳۸۸)، اصول الدین. تحقیق: هانز بترلانس، القاهرة: دار احیا الکتب العربیه، عیسی البابی و شرکاه.
- جعفر، تبریزی سبحانی (۱۳۷۱)، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی. مترجم: محمد عیسی جعفری، انتشارات: توحید، قم، جلد ۴، صص ۲-۹.
- جعفری، جواد (۱۳۹۳)، نقش رویکرد مذهبی سلجوقیان در انحطاط تمدن اسلامی، سال سوم، شماره‌ی چهارم.

حسین، محمد کامل (۱۹۵۹)، طایفه‌الاسماعیلیه، تاریخها، نظمها و عقایدها. القاهرة: مکتبه النهضة المصریة.

حسین‌زاده محمدجواد، مهدی نصرتیار (۱۳۹۸)، بررسی و نقد تعارض عقل و نقل در دیدگاه ابن تیمیه تحقیقات کلامی. فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی انجمن کلام اسلامی حوزه، دوره‌ی هفتم شماره‌ی ۲۵، صص ۵-۶.

حمید، ملک مکان (۱۳۸۷) تاریخ و عقاید معتزله. مجله‌ی هفت آسمان. شماره‌ی ۲۰.

الخمیس، محمد (۱۳۹۴)، عقیده امام ابوحنیفه رحمه‌الله.

الدینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبہ (۱۳ ۷۱)، الامامہ والسیاسہ، تحقیق: علی شیر، الجزالثانی.
ایران: انتشارات الشریف ارضی.

العشیمین، شیخ محمد بن صالح (۱۳۹۴)، عقیدہ اهل سنت و الجماعت للمثیمین (مختصر در عقیدہ اسلامی).
مترجم: زکریا آباسینا.

قاضی عبدالجبار (۱۹۶۵)، شرح الاصول الخمسه. القاهره: عبدالکریم عثمان.

نذیر، پوهاند دادمحمد (۱۴۰۰)، فرق و مذاهب کلامی اسلامی. کتابخانه حامد رسالت.